

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدف کلی: بیان دیدگاه فیلسوفان مسلمان درباره حقیقت انسان

اهداف جزئی

آشنایی با نظر ابن سینا درباره حقیقت انسان
تبیین حقیقت نورانی نفس انسان در فلسفه سهروردی
آشنایی با دیدگاه حکمت متعالیه درباره حقیقت انسان

مجتبی محمودی

دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایذه

سال تحصیلی: ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹



چیستی انسان (۲)

در درس قبل نظرات برخی فلاسفه دوره یونان باستان و دوره جدید اروپا درباره حقیقت انسان را بررسی کردیم. در این درس می خواهیم نظرات متفکرین و فلاسفه مسلمان را که بیشتر در سرزمین ما ظهور کردند، بیان کنیم و درباره آنها بیندیشیم.

متن زیر را که ترجمه‌ای آزاد و خلاصه شده از یک شعر بلند ابن سیناست، بخوانید سپس دربارهٔ سؤال‌های طرح شده، تأمل کنید.

کبوتری گرنامه
از جایگاهی بلند و رفیع
بر تو فرود آمد
و بی پرده روی نمود
گرچه این پیوند که به سختی به دست آمد
موهبتی بزرگ بود،
اما برای او که از جایی برتر آمده بود،
فراق و هجرانی آزاردهنده در پی داشت.
ابتدا از فضای تیرهٔ اطراف بدش می آمد
اما اکنون چنان به اینجا عادت کرده
که انگار آن گذشته برتر اصلاً نبوده است
گاهش خاطره‌های قدیم زنده می شود
و سیل اشکش روان می گردد
فریاد استیاق می کشد
و ناله‌های زار سر می دهد
اما چه کند که طناب‌های دامی محکم
او را از پرواز در فضای بیکرانه باز داشته
و میله‌های قفسی سنگین
از عروج او مانع شده است
او در انتظار است که هنگام پرواز نزدیک شود
و به فضای بیکران بال گشاید
نمی دانم علت این هبوط چه بود؟
و عروج دوباره چگونه و کی رخ خواهد داد؟

۱- نفس انسان - به این دلیل که نفس هم مانند کبوتر از جانب بالا به انسان داده شده است

۱ کبوتر نماد و نشانه چیست؟ دلیل تشبیه آن حقیقت به کبوتر چیست؟

۲ چرا کبوتر در ابتدا از این فرود و هبوط ناراحت است؟ زیرا از جایگاهی بلند و رفیع به جایگاهی پست و پایین مرتبه فرود آمده است

۳ به نظر شما چرا این هبوط رخ داده است؟

همانطور که می دانیم حقیقت انسان، همان نفس انسان است نه بدن مادی؛ بدن مادی صرفاً یک ابزار برای نفس است اما نفس هم بدون بدن نمی تواند تکلیفی انجام دهد، در واقع نفس و بدن در کنار یکدیگر معنا پیدا می کنند
نفس از جانب بالا به پایین آمده تا بتواند شناخت برتری نسبت به خود، جهان هستی و خداوند پیدا کند و پس از مدتی با کمال بیشتری دوباره به جایگاه رفیع خود صعود کند

- ۱- فیلسوفان مسلمان چگونه در توضیح و تبیین حقیقت انسان قدم های بلندی برداشتند؟
 ۲- دیدگاه فیلسوفان مسلمان درباره حقیقت انسان را بنویسید؟
 ۳- دلایل فیلسوفان مسلمان که معتقدند انسان صرفاً یک موجود مادی نیست و روح دارد را بنویسید؟ سه دلیل
 ۴- قرآن کریم انسان را چگونه موجودی محسوب کرده است؟

➤ دیدگاه فیلسوفان مسلمان درباره حقیقت انسان

۱) فیلسوفان مسلمان که البته بیشتر آنان در سرزمین ما زندگی می کردند، با استفاده از آنچه از افلاطون و ارسطو و پیروان آن دو به دستشان رسیده بود و نیز با الهام از آموزه های دینی خود، در توضیح و تبیین حقیقت انسان قدم های بلندی برداشتند و آثاری از خود باقی گذاشتند که شایسته قدردانی است.^۱

۲) این فیلسوفان، و بخصوص فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر، سهروردی، میرداماد، ملاصدرا، سبزواری و نیز بسیاری از فیلسوفان مسلمان دوره معاصر تأکید می کنند که نمی توان انسان را به یک موجود صرفاً زمینی و مادی تقلیل داد و در همان حال برای وی ویژگی هایی متعالی و ارزشمند مانند آزادی، کرامت انسانی، نوع دوستی و فضایی از این قبیل قائل شد.^۲

۳) ^{دلیل ۱} آنان ~~همچنین~~ با تفکر و تعمق فکری، دینی را قبول کرده بودند که در کتاب آسمانی به روشنی و وضوح از حقیقتی به نام «روح» سخن گفته و آن را هدیه ای الهی و غیرزمینی شمرده است.^{دلیل ۱} همچنین^{دلیل ۲} (این کتاب آسمانی انسان را موجودی جاویدان، جانشین خدای زمین و مسجود فرشتگان محسوب کرده که آسمان ها و زمین را خداوند برای او آفریده و آماده ساخته است.)^{دلیل ۴} دلیل ۲

(^{دلیل ۳} آنان همچنین یا خود عارف بودند یا عارفانی را می شناختند که با قدم سلوک و پاکی نفس، به مرحله ای رسیده بودند که مراتب برتر و مجرد هستی را شهود می کردند و می دانستند که چنین شهودی در توان بدن مادی انسان نیست)^{دلیل ۳}
 به همین جهت با این بیان مولوی هم نظر و هم دل بودند که:

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک
 چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
 ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بردوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم^۱

در این حال و هوای فکری و فرهنگی است که (فیلسوفان مسلمان تلاش می کنند که حقیقت متعالی انسان را بشناسند و جایگاه برتر او در هستی را نشان دهند.)^۵

۵- فیلسوفان مسلمان در رابطه با شناخت انسان چه تلاشی می کنند؟



جلال الدین محمد بلخی، معروف به مولانا، در ۶۰۴ هجری قمری در بلخ متولد شد و در سال ۶۷۲ در قونیه وفات یافت.

وی معتقد است که حقیقت انسان مربوط به عالم برتر است در حالی که بسیاری این بدن را که سایه آن حقیقت است، اصل تلقی کرده اند:

مرغ بر بالا پیران و سایه اش
 می دود بر خاک، پیران، مرغوش
 ابلهی صیاد آن سایه شود
 می دود چندان که بی مایه شود
 بی خبر کان عکس آن مرغ هواس
 بی خبر که اصل آن سایه کجاست
 تیر اندازد به سوی سایه او
 ترکش خالی شود از جست و جو
 ترکش عمرش تهی شد، عمر رفت
 از دوپین در شکار سایه تفت

۱. مولوی، دیوان شمس

این ابیات مولوی با دیدگاه فیلسوفان مسلمان درباره حقیقت انسان، ارتباط معنایی دارد

۱- از نظر ابن سینا خداوند چه زمانی روح انسانی را به آن عطا می کند؟
 ۲- ویژگی های روح انسانی از نظر ابن سینا را بنویسید؟

از جانب بالا

نکته

ابن سینا نظر ارسطو درباره حقیقت انسان را پسندید و کوشید این دیدگاه را عمیق تر بیان کند و ابعاد دیگر آن را روشن نماید (ابن سینا معتقد است که وقتی بدن انسان دوره جنینی را در رحم مادر گذراند و به مرحله ای رسید که صاحب همه اندام های بدنی شد، خداوند روح انسانی را به آن عطا می کند) این روح، که جنبه غیرمادی دارد و از جنس موجودات مجرد است، استعداد کسب علم از طریق تفکر را دارد. این روح همچنین می تواند اموری از قبیل اخلاق، عشق، دوستی، نفرت، پرستش و معنویت را در یابد و آنها را در خود پدید آورد.^۲

نکته

ابن سینا از این توصیف نیز فراتر رفت و همچون عارفان برای روح جایگاهی بسیار رفیع در نظام خلقت قائل شد. او برای توصیف بی قراری و کوشش روح برای رسیدن به جایگاه اصلی اش، شعری به زبان عربی، سرود و وضعیت روح را با بیانی تمثیلی، در آن شرح داد.

تأمل*

این فعالیت امتحانی نمی باشد

ابن سینا معتقد است که نفس انسانی، بی واسطه خود را می یابد و نسبت به خود، آگاهی بی واسطه دارد. اعتقاد او این نیست که من چون فکر می کنم، یا چون بدن خود را حس می کنم و می بینم، یا چون خاطراتم را می یابم، پس هستم. ابن سینا در توضیح دیدگاه خود می گوید انسانی را فرض کنید که کاملاً در فضا معلق باشد، یعنی نه به جایی تکیه داده باشد، نه طنابی به او وصل باشد، نه نسیمی بوزد که بدنش آن را احساس کند؛ یعنی این انسان فرضی در شرایطی قرار داشته باشد که هیچ احساس و ادراکی از بدن به وی منتقل نشود. چنین انسانی باز هم نسبت به «خود» آگاه است و «خود» را می یابد.

■ در این مثال ابن سینا تأمل کنید و دریافت خود را از آن توضیح بدهید؛ به نظر شما این مثال می تواند بیانگر کدام ویژگی نفس باشد؟

ابن سینا در این مثال وجود و هستی را بر ماهیت و چیستی مقدم می پندارد و بر خلاف رنه دکارت فیلسوف فرانسوی که می گفت: می اندیشم پس هستم معتقد است که چون هستم پس می اندیشم؛ یعنی چون من وجود دارم می توانم اندیشه کنم و اندیشه کردن یکی از ویژگی های ماهوی من می باشد (اصالت وجود) این مثال بیانگر غیرمادی و مجرد بودن نفس است

بیشتر بدانیم

همان طور که در فعالیت تأمل دیدیم، «قصیده عینیّه» ابن سینا که به زبان عربی سروده شده، دربردارنده مفاهیم و مضامین بلند عرفانی است. ابن سینا در این قصیده، که پیش از «نی نامه» مولانا^۱ سروده شده است هجران روح جدا شده از بارگاه کبریاپی و گرفتار در دامن طبیعت و دنیا را شرح می دهد. وی روح را کبوتری گرانمایه توصیف می کند که از آسمانی رفیع به زمین دنیا فرود آمده است. خلاصه ای از این قصیده در ابتدای درس قرار گرفته است.



قصیده عینیّه ابن سینا

توجه: دانش آموزان عزیز در کتاب فلسفه دوازدهم بیشتر با مساله وجود و ماهیت، اصالت وجود و نظرات دکارت آشنا می شوید

۱. نی نامه، به ابیات ابتدایی مثنوی معنوی می گویند که با این بیت آغاز می شود:

بشنو از نی چون حکایت می کند
 وز جدایاها شکایت می کند

- ۱- سهروردی چگونه به حقایق دست یافت و تلاش کرد آنها را با چه زبانی بیان کند؟
 ۲- نورالانوار از دیدگاه سهروردی کیست؟
 ۳- از نظر سهروردی چرا سایر مراتب وجود ترکیبی از نور و ظلمت اند؟

حقیقت نورانی نفس

- ۱) (شیخ شهاب‌الدین سهروردی که یکی از فیلسوفان بزرگ جهان اسلام است و یک عارف و سالک الی‌الله نیز محسوب می‌شود، با بهره‌مندی از الهامات و اشرفات معنوی خود بسیاری از حقایق را از طریق شهود درونی به دست می‌آورد و تلاش می‌کند آنها را به زبان فلسفه و استدلال بیان کند.)
 ۱ **نکته مهم** **وی به جای مفهوم «وجود»، بیشتر از مفهوم «نور» استفاده می‌کرد. او معتقد بود که هستی، مراتب نور است (خداوند که نور محض است و هیچ ظلمتی در او راه ندارد، «نورالانوار» است)**
 ۲ (سایر مراتب وجود، نور هستی خود را از نورالانوار دریافت می‌کنند، اما چون نور کامل نیستند، ترکیبی از نور و ظلمت اند)
 ۳ **۴- دیدگاه سهروردی درباره نفس انسان را بیان کنید؟**
 ۴ (او عقیده داشت که نفس انسان، همان جنبه نورانی وجود و جسم و بدن او، همان جنبه ظلمانی اوست. این نفس، اگر نورانیت بیشتری کسب کند، حقایق هستی را بهتر رؤیت می‌کند و می‌تواند با کسب شایستگی و لیاقت بیشتر، مسیر کمال را طی کند) **۵** او می‌گفت خدا یا همان نورالانوار، مشرق عالم است و از خداست که انوار بعدی طلوع می‌کنند. آنجا که نور وجود به پایین‌ترین حد خود می‌رسد، مغرب عالم قرار گرفته است)
 ۵ (وی نفس انسانی را حقیقتی مربوط به مشرق عالم می‌داند که از مشرق وجود دور افتاده و مشتاق بازگشت به آنجاست)
 ۶

- ۵- مقصود سهروردی از مشرق و مغرب عالم را بنویسید؟
 ۶- سهروردی نفس انسان را مربوط به کدام عالم می‌دانست؟

تأمل *

این فعالیت امتحانی نمی‌باشد

سهروردی کتابی به نام «قصه الغریبه الغریبه» دارد. وی در این کتاب یک داستان تمثیلی از همین جدایی و دورافتادگی آورده که خلاصه آن چنین است:
 کودکی که اهل مشرق است، به دیار غربت رانده می‌شود. اهالی سرزمین غربت به هویت او پی می‌برند و او را به زنجیر می‌کشند و در قعر چاهی زندانی می‌کنند، به طوری که فقط شب هنگام می‌تواند از آنجا خارج شود. تا اینکه یک روز، به ناگاه پرنده‌ای از جانب شرق که وطن اوست، می‌رسد و این پیام را به او می‌رساند که بی‌درنگ به سوی وطن گمشده خود کوچ کند. با تأمل در این داستان، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱ مقصود سهروردی از «رانده شدن» چیست؟ **هبوط انسان از عالم بالا به عالم پایین**
- ۲ دیار غربت کجاست؟ آیا مکانی روی زمین است؟ **جهان مادی - بله**
- ۳ اهالی غربت چه کسانی هستند؟ **انسان‌هایی که در فطرت اول باقی مانده‌اند**
- ۴ زندانی و در زنجیر شدن کودک به چه معناست؟ **وابسته شدن به تعلقات دنیوی**
- ۵ کوچ کردن کودک چگونه ممکن است؟ **با خودشناسی و شناخت حقیقت انسان (نفس) و شناخت جهان و شناخت خداوند متعال**

۱. شعاع اندیشه و شهود فلسفه سهروردی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ص ۴۹۹ بعد

- ۱- از نظر مکتب حکمت متعالیه، حقیقت انسان را توضیح دهید؟
 ۲- از نظر ملاصدرا، رابطه روح و بدن را با ذکر مثال توضیح دهید؟
 ۳- با توجه به دیدگاه حکمت متعالیه، ظرفیت و استعداد روح انسان چگونه است؟

تابی نهایت

بیشتر بدانیم

دیدگاه صدرائیان با دیدگاه عرفا نزدیک‌تر است. زبیدی دارد، چکیده نظر عرفا را در این زمینه این گونه می‌توان توضیح داد:

به اعتقاد عارفان انسان خلق شده مظهر خداوند در خلقت باشد. لذا هر انسانی باید زندگی خود را وقف سیر به سوی خداوند کند. این سیر معنوی، چهار مرحله دارد:

اول: سفری از خلق به سوی حق (خداوند)؛ در این سفر سالک می‌کوشد از این عالم طبیعت و «میت» خود بگذرد و مراتب کمال را طی کند تا به خدا واصل شود.

دوم: سفر در حق با حق؛ در این سفر عارف تلاش می‌کند با کمک خداوند در صفات و اسمای او سیر کند و صفات الهی را در خود محقق سازد.

سوم: سفر از حق به خلق با حق؛ در این مرحله سالک سوی خلق می‌آید تا آنان را به حق راهنمایی کند. البته در این بازگشت، خداوند با اوست. یعنی او ذات حق را در همه چیز مشاهده می‌کند.

چهارم: سفر در خلق با حق؛ در این سفر به کمک مردم می‌آید تا به اذن خداوند آنان را سوی حق سیر دهد و به سمت خداوند پیش ببرد.^۱



۱. آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، جلد دوم، ص ۱۴۱

نکته حکمت متعالیه نام مکتب فلسفی ملاصدراست (از دیدگاه این مکتب، حقیقت

انسان، همان گونه که بسیاری دیگر از فیلسوفان گفته‌اند، حقیقتی دو بُعدی است:

روح و بدن. اما روح، براساس این مکتب، چیزی ضمیمه شده به بدن نیست،

بلکه نتیجه رشد و تکامل خود جسم و بدن است (از نظر ملاصدرا، روح و بدن دو

چیز مجزا نیستند که کنار هم قرار گرفته باشند بلکه اینها وحدتی حقیقی دارند

به گونه‌ای که یکی (روح) باطن دیگری (بدن) است. بنابراین هر اتفاقی در روح

ببافتد، در بدن ظاهر می‌شود و هر اتفاقی در بدن رخ دهد، بر روح تأثیر می‌گذارد؛

به طور مثال، بدن بیمار، روح را هم کسل و بیمار می‌کند و بدن شاداب به روح هم

شادابی می‌بخشد. همچنین روح با نشاط، جسم را به فعالیت و کار می‌کشاند و

روح افسرده، جسم را زمین گیر می‌کند)^۲

۳ (از نظر حکمت متعالیه روح انسانی آخرین درجه تکاملی است که موجودات زنده

می‌توانند به آن برسند. ظرفیت روح انسان پایان ندارد و روح می‌تواند به هر مرتبه

کمالی در جهان مخلوقات، دست یابد. مراحل تکاملی طبیعت، وقتی از گیاه و حیوان

می‌گذرد و به انسان می‌رسد، ظرفیتی بی نهایت پیدا می‌کند و به هیچ درجه‌ای از

کمال قانع نمی‌شود^۳) مولوی این مراحل تکاملی را چنین توصیف می‌کند:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم به حیوان بر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن زجو	کَلْ شئیء هَالِکِ الْآ وَجْهَهُ ^۴
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم

این اشعار مولوی با مراحل تکاملی روح انسان در حکمت متعالیه ارتباط معنایی دارد

۴ (از منظر این مکتب فلسفی، اگرچه انسان ظرفیت و استعداد بی نهایت دارد، اما

این استعداد، به معنای رسیدن حتمی وی به کمالات نیست. انسان باید با اختیار

و اراده خود این ظرفیت را به فعلیت برساند. یعنی باید مسیر تکاملی به سوی خدا

را انتخاب نماید و با ایمان و عمل این مسیر را طی کند. البته او اختیار دارد که

مسیرهای دیگری غیر از مسیر تکامل را برگزیند) بنابراین (در ابتدای زندگی هر

انسانی معلوم نیست وی چه هویتی خواهد داشت، شجاع خواهد بود یا ترسو؟

۱. سوره قصص، آیه ۸۸ (همه امور فانی شوندند، مگر وجه الهی که همواره باقی است).

۴- از منظر حکمت متعالیه، انسان چگونه می‌تواند ظرفیت و استعداد بی نهایت خود را به فعلیت برساند؟

۵- چرا از نظر ملاصدرا در ابتدای زندگی معلوم نیست هر انسانی چه هویتی دارد؟

بخشنده خواهد بود یا بخیل؟ عالم خواهد بود یا نادان؟ همه اینها به صورت بالقوه در وجود انسان هست و بالفعل شدن هر کدام از آنها، به گزینش‌ها و شیوه زندگی افراد مربوط است.) ۵

به کار بندیم

۱ اکنون که دیدگاه‌های مختلف را درباره حقیقت و چیستی انسان مطالعه کرده‌اید، نکته اصلی هر دیدگاه را بیان کنید.

نظر ارسطو: **قوه نطق و قابلیت حیات مربوط به نفس است، نه بدن. بدن بدون نفس، یک موجود مرده است**

نظر ابن سینا: **نفس انسان موجودی غیر مادی است و استعداد کسب علم از طریق تفکر را دارد**

نظر دکارت: **«من» همان روح یا نفس است که مرکز اندیشه‌های ماست**

نظر صدرائیان: **روح و بدن دو چیز مجزا نیستند که کنار هم قرار گرفته باشند، بلکه این‌ها وحدتی حقیقی دارند**

نظر داروینیست‌ها: **انسان چیزی نیست جز یک حیوان راست قامت؛ یا این تفاوت که از سایر حیوانات پیچیده تر است**

نظر ماتریالیست‌ها: **انسان فقط یک بعد دارد که همان بعد جسمانی است ذهن و روان هم چیزی جز مغز و سلسله اعصاب نیست**

نظر سهروردی: **نفس انسان همان جنبه نورانی وجود است و این نفس اگر نورانیت بیشتری کسب کند، حقایق هستی را بهتر رویت می‌کند و مسیر کمال را طی می‌کند**

۲ به نظر شما کدام دیدگاه حقیقت و چیستی انسان را بهتر بیان کرده است؟ دلیل شما چیست؟

به غیر از دیدگاه داروینیست‌ها و ماتریالیست‌ها سایر دیدگاه‌ها حقیقت انسان را بهتر بیان کرده‌اند

زیرا سایر دیدگاه‌ها اعتقاد دارند که انسان علاوه بر بدن، یک حقیقت روحانی برتر دارد که اختیار و اراده مربوط به آن است

۳ دیدگاه فلاسفه اسلامی درباره انسان را با نظرات مختلف در معرفت‌شناسی مطابقت دهید و بگویید نظر این فلاسفه با کدام دیدگاه در معرفت‌شناسی نزدیکی بیشتر دارد؟

دیدگاه فلاسفه مسلمان با دیدگاه بهره‌مندی از همه ابزارهای معرفت (حس، عقل و قلب) نزدیکی بیشتری دارد

از بایزید بسطامی، عارف بزرگ پرسیدند: این مقام ارزشمند را چگونه به دست آوردی؟ گفت: شبی مادر از من آب خواست. آب در خانه نبود. کوزه برداشتم به جوی رفتم و آب آوردم. مادرم خوابش برده بود. با خود گفتم اگر بیدارش کنم خطاکار باشم. ایستادم تا مگر بیدار شود. صبح از خواب برخاست سر بر کرد و پرسید: چرا ایستاده‌ای؟ قصه را برایش گفتم. به نماز ایستاد و پس از نماز، دست به دعا برداشت و گفت: «الهی چنان که این پسر، مرا بزرگ و عزیز داشت، اندر میان خلق او را بزرگ و عزیز گردان!».



خرم‌آباد، آبشار نوژبان

۱. منتخب رونق‌المجالس، چاپ دانشگاه تهران، ص ۲۲۹